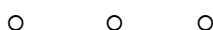


سرود شیفتگی در تکرار

گزارشی از یازدهمین جشنواره قرآنی سمپاد،

یادواره شهید دکتر باهنر - کرمان - اردیبهشت ۱۳۸۱



وقتی عقربه‌های ساعت ده و بیست و شش دقیقه بامداد روز سه شنبه سوم اردیبهشت ۱۳۸۱ را نشان داد، درست چهار دقیقه قبل از زمان تعیین شده، بعثت حضور اکثر قریب به اتفاق مدعوین، سرود جمهوری اسلامی ایران نواخته شد و یازدهمین جشنواره قرآنی سمپاد با همه زیباییهایش به یاد شهید گرانقدر انقلاب حجت الاسلام دکتر محمدجواد باهنر در شهر کرمان آغاز شد.

حاملان قرآن معنویت جلسه را دو چندان کردند و آوای ملکوتی قرآن که توسط یکی از فارغ التحصیلان سمپاد قرائت گردید، جلسه را آماده نمود تا افتتاحیه‌ای خوب را سمپادیها شاهد باشند. بعد از این برنامه فیلم ویدئویی سخنان رهبری در جمع سال اولیهای قرآنی سمپاد و دانش آموزان انجمنهای اسلامی به نمایش گذاشته شد، که متن کامل آن را در همین شماره آورده ایم.

ادامه جلسه با سخنرانی آقای تقی زاده رئیس آموزش و پرورش استان کرمان، صحبت استاندار محترم کرمان جناب آقای کریمی و سخنرانی حجت الاسلام جعفری امام جمعه محترم کرمان ادامه یافت.

اجرای دو سرود توسط دانش آموزان مرکز راهنمایی علامه حلی و دبیرستان فرزندگان کرمان و پذیرائی در ادامه این جلسه بود.

برخلاف کلیه جشنواره‌های قرآنی سمپاد در آخرین قسمت، پیام حضرت آیت‌اله هاشمی رفسنجانی توسط حجت‌الاسلام دکتر اژه‌ای رئیس سازمان قرائت گردید. رئیس سازمان بعد از قرائت پیام رها از فشار مسئولینی که جلسه داشتند و رفتند، با دانش آموزان و مدیران مراکز به صحبت نشست.

متن پیام حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام به یازدهمین کنگره قرآنی سمپاد ۳-۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۱-کرمان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید، بهترین و مطمئن‌ترین منبع دسترسی به حقیقت و کارسازترین و راهگشایترین برنامه دستیابی به سعادت ابدی است. مسلمانان درگذر تاریخ درمانگر دردهای خویش را در زلال آیات روشن و آشکار این معجزه جاوید یافته‌اند و از همین منظر از پرتگاههای خطر با پناه به این منزل امن و آرامش رهیده‌اند.

هرگاه رویدادهای ننگین و ستیزه‌گری دشمنان، حلقه محاصره را بر مسلمانان تنگ کرده است، خداپاوران و دلسوزان امت اسلامی راه چاره جمع را در بازگشت به قرآن و بهره‌گیری عملی از سرچشمه وحی دیده‌اند.

در سال نامیده شده به «سال عزت و افتخار حسینی» و در شرایطی که مسلمانان به خصوص ملت سرافراز فلسطین آماج تیرهای فتنه‌های پنهان و آشکار دشمنان قسم خورده اسلام ناب محمدی - صلی‌اله علیه و آله - قرار گرفته‌اند، باید ریشه تمام عزت‌ها و افتخارها را در قرآن کریم جستجو کرد و با درس آموزی از قیام حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - پای در این مسیر نهاد.

«استعدادهای درخشان» ایران اسلامی به عنوان نسل روشن بین، هوشمند و صاحب فکر و با استعداد می‌توانند و باید در راه عزت و افتخار سرزمین عاشوراییان پیشتاز باشند و با انس با مفاهیم والای قرآن کریم و به کار بستن دستورات آن، زمینه ساز عزت و افتخار برای میهن اسلامی مان باشند.

توفیق شرکت کنندگان و دست اندرکاران یازدهمین کنگره قرآنی سمپاد که با بزرگداشت شهید حجت‌الاسلام دکتر محمدجواد باهنر این اندیشمند و متفکر ارجمند نخله‌ی انقلاب اسلامی، گام شایسته‌ای در آشنایی نسل جوان با این شخصیت‌های ماندگار برداشته‌اند را در پیمودن این مسیر و توسعه فرهنگ قرآنی تا نیل به اهداف والای انقلاب اسلامی از خداوند متعال خواستارم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

اکبر هاشمی رفسنجانی

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام

پایان افتتاحیه رفتن به مصلاى شهر و اقامه نماز جماعت بود تا عصر چهارشنبه مسابقات ادامه داشت که پس از نماز جماعت ظهر و عصر جوایز دانش آموزان پسر و بعد از نماز مغرب و عشاء جوایز راه یافتگان دختر به مرحله کشوری همراه با دوگفتگوی صمیمانه در جمع این عزیزان اهداء گردید.

○ بازدیدها شامل: موزه دفاع مقدس، حمام گنجعلیخان و بازار کرمان، ارگ قدیم و جدید بم، باغ شاهزاده، مقبره شاه نعمت‌اله ولی در ماهان بود و بعد مراسم دلنشین دعای کمیل و در انتهای شب برنامه پایانی یازدهمین جشنواره قرآنی برگزار شد.

○ در حالیکه لیست تهیه شده راه یافتگان به مرحله کشوری را ۱۵۰ پسر و ۱۴۶ دختر نشان می‌داد و قرار بود از هر مرکز یک نفر همراه (مدیر مرکز) به کرمان بیاید ولی چند شهر متخلف بدون توجه به اینکه اگر از ۸۹ مدرسه راهنمایی و ۸۸ دبیرستان هر کدام یک نفر را خود سرانه با خود بیاورند به صورت سرانگشتی ۱۷۷ میهمان ناخوانده بر سر میزبان فرود می‌آید، نهایت بی‌اعتنایی خود را نسبت به بخشنامه سازمان نشان دادند و آن کردند که در شأن یک سمپادی نبود ولی مگر می‌شد که به خاطر این خطای عمدی فضای معنوی مسابقات را چرکین کرد. دست بوس آنهایی هستیم که این چنین نکردند.

برگزیدگان مرحله نهایی یازدهمین جشنواره حفظ، قرائت و معارف قرآن کریم سمپاد

یادواره شهید دکتر باهنر، کرمان، اردیبهشت ماه ۱۳۸۱

راهنمایی دختران - قرائت		راهنمایی پسران - قرائت	
زهره تارا	فرزانگان تهران	محمدجواد حمزه‌لو	علامه حلی (۲) تهران
		احسان خراشادیزاده	شهید بهشتی بیرجند
راهنمایی دختران - حفظ		راهنمایی پسران - حفظ	
سارا مشحون	فرزانگان تهران	علی احمدی کیا	علامه حلی (۱) تهران
فاطمه سادات احمدی	فرزانگان امین اصفهان	حامد زمانی حقیقی	شهید بهشتی لارستان
		محمد نظری	شهید بهشتی بیرجند

راهنمایی دختران - حفظ ویژه		راهنمایی پسران - حفظ ویژه	
نگار مقیمی	فرزندگان اراک	رحمان لوائی	شهید هاشمی نژاد مشهد
طیبه نیک نژادی	فرزندگان تهران	احمد رضا اسکندری	شهید دستغیب شیراز
راهنمایی دختران - معارف قرآنی		راهنمایی پسران - معارف قرآنی	
طیبه اژه ای	فرزندگان تهران	علی عادل زاده	علامه حلی کرمان
فائزه حاجی آقایی	فرزندگان ساری	اسماعیل گل محمودی	علامه حلی کرمان
المیرا دانش پور	فرزندگان تهران	میلاد حسینی پور	شهید اژه ای اصفهان
فریبا فلاح	فرزندگان یزد	مصطفی عباسی فرد	شهید بهشتی اهواز
دبیرستان دختران - قرائت		دبیرستان پسران - قرائت	
فاطمه عامری	فرزندگان شاهرود	مجتبی شکوری	شهید بهشتی زنجان
فرشته آینی	فرزندگان اصفهان	مرتضی طامندی	شهید بهشتی بیرجند
زهرآپایی	فرزندگان خرم آباد	دانیال افتخاری	شهید بهشتی لار
دبیرستان دختران - حفظ		دبیرستان پسران - حفظ	
فاطمه جوادی	فرزندگان قم	محمد رضایی	شهید بهشتی زنجان
وحیده پیشوائی	فرزندگان قم	ابوالفضل جهانگیری	شهید بهشتی لار
آرزو قیاس صالحی	فرزندگان همدان	محمدحسین اکباتان	شهید بهشتی خرم آباد
دبیرستان دختران - حفظ ویژه		دبیرستان پسران - حفظ ویژه	
راضیه سلیمی	فرزندگان قم	طه شوکتیان	شهید هاشمی نژاد مشهد
منصوره باقری	فرزندگان شیراز	سیدمحسن صفوی	شهید بهشتی زنجان
مرضیه دانشی	فرزندگان کرمان	علیرضا نجفی	علامه حلی کرمان
دبیرستان دختران - معارف قرآنی		دبیرستان پسران - معارف قرآنی	
منصوره مصطفی زاده	فرزندگان تهران	محمدعلی زارعیان	شهید صدوقی یزد
رویا کریمی	فرزندگان زینب شهرری	محمد شیرعلی	علامه حلی تهران
زهرآ مهرجو	فرزندگان شیراز	حسین قضاوی	شهید اژه ای اصفهان
نفسیه محمودی	فرزندگان تهران	حسین زارع زاده	شهید اژه ای اصفهان

در حاشیه (بیش از متن)

اندرزیره به کرمان بردن سمپادیاها (در ۱۶ پرده)*

۱

دم سحری در فرودگاه مهرآباد تهران آخرین نفری بودم که برای کارت پرواز کرمان رسیدم. گلشن که از بوق! آمده بود با هزار مصیبت و خواهش، خانم مسئول محترم صادرکننده کارت پرواز را راضی کرده بود که بیست دقیقه بیشتر از وقت بنشیند تا همراهش - که بنده بودم - جانماند. وقتی رسیدم نگاه تعجب خانم که نه قد و قواره ما را با هم جور می دید نه وضع ژولی پولی مرا با سر و وضع آراسته همراهم درخور، تمامی نداشت. با غرولند کارت را تحویل داد و مرحمت زیاد. حضرت مستطاب یازدهمین دوره مسابقات شروع شد در جوار یار مهرجودی.

۲

بار سوّمی بود که آقای ارجمند، مدیر مدرسه کرمان را می دیدم. بار اوّل، چند ماهی پیش تر برای هماهنگی برنامه های کنگره به کرمان آمده بودیم. همسفران خوبی داشتیم و سفری به یادماندنی. همانروز، خیلی چیزها روشن شد و قرارها معلوم. «خانه شهر» کرمان برای مراسم افتتاحیه، هتل آسمان برای اسکان مدیران و سرپرستان، «تربیت معلّم دخترانه کرمان» - با آن عمارت با شکوه بانك استقراضی سابق که به انبار اجناس بُنجل و دورریز تبدیل شده است؛ از همان انبارهایی که در همه ادارها و مدارس نمونه اش را دیده ایم! - و «کانون تربیتی شهید ایرانمنش» برای اسکان و برگزاری مسابقات خواهران و برادران و محوطه دبیرستان پسرانه کرمان برای برنامه احمدآقا و مراسم اختتامیه. «گزار شهیدان کرمان» با آن باغ بزرگ و دیدنی و آن حسینیه با صفا، موزه دفاع مقدس، مسجد جامع کرمان، بازار کرمان و حمام مشهور گنجعلی خان و یکی دو جای دیگر هم برای بازدید و گشت و گذار بچه ها پیشنهاد شد. خوب یادم هست که پیشنهاد سفر یکروزه به بَم و بازدید از ارگ بی همتای بَم را خودتان** طرح کردید و منتظر نظر مثبت یا منفی میزبان هم نماندید! و چه شیرین بود که در دومین سفرم به کرمان - همان سفری که تنها بودم و جای خالی همسفران بار نخست را راستی راستی احساس می کردم - آقای ارجمند خبر قطعی شدن سفر بَم را به من داد. راستی ... روز پنجشنبه ای در بَم، جای

* اعداد فرد نگارش محمد ناصرزاده و اعداد زوج نگارش رضاگلشن مهرجودی است.

** در این یادداشتها آقای گلشن آقای ناصرزاده را مورد خطاب قرار داده است.

شما حسابی خالی بود ...

۳

کرمانیها از ریز و درشت آمده بودند استقبال در فرودگاه، معلوم شد یا خیلی حوصله دارند یا خدای ناکرده بی‌کار هستند یا خیلی مبادی آداب و اهل ادب می‌باشند و یا هر سه هستند. گشتی در مکانهای برپائی کنگره و مسابقات و خوابگاهها زدیم. وضع سالن افتتاحیه قمر در عقرب بود. قیافه‌های کج و کوله ما، و ددم وای ددم وای ما به دردی خورد و عتاب عزیزار جمند کرمان، دبیر کنگره و سرپرست دفتر کرمان بالا رفت و کار تکانی خورد. یک هول و هوائی در دلم بود. کمی نگران و آشفته. نظرات مصلحانه و خیلی راهگشای همراه بسیار محترم گلشن مهرجودی شاگرد قبلی، همکار فعلی و رئیس آینده هم قوز بالای قوز شده بود. بی خود زودتر با خودم آوردمش.

۴

مهم‌ترین تغییر برنامه، اضافه شدن «مجموعه رفاهی اداره برق» به فضاهای در نظر گرفته قبلی بود. اوضاع دکور سالن اختتامیه، خیلی مناسب نبود؛ قرار شد تا عصر کار را به نقطه قابل قبول برسانند. در دفتر سرپرستی، همه مشغول بودند و مجموعه‌های اهدایی شامل راهنمای توریستی کرمان و برنامه زمانبندی کنگره و ... را بسته‌بندی می‌کردند. اوضاع خوابگاه خواهران مرتب بود؛ اما خوابگاه پسران هنوز در اختیار شرکت کنندگان مسابقات اذان استان کرمان مانده بود. مینی بوسها و خاور سازمان نرسیده بودند و خبری هم از آنها نبود.

در کانون شهید ایرانمنش مستقر شدیم و مشغول مرتب کردن اوضاع. بچه‌ها از شهرهای مختلف گروه گروه می‌رسیدند، فرمهای اطلاعات را پُر می‌کردند، هر نفر یک شکلات به عنوان دهان شیرینی شروع مسابقات برمی داشتند و در اتاقها مستقر می‌شدند. راستش را بخواهید، تا آن موقع زودتر آمدنم به کار نیامده بود ... تا عصر که استراحتی کردم و بعد، به طرف بازار کرمان به راه افتادیم.

فهرست خرید آنروزمان را، گرچه فقط برویچه‌های مسابقات مفاهیم قرآنی می‌فهمند و برایشان عجیب نیست، نقل می‌کنم: بند مروارید، ۲ رشته؛ ترازوی دو کفه‌ای، ۲ عدد؛ نی، ۱ عدد؛ خرما، ۱ کیلو؛ شاخ قوچ، ۲ عدد؛ گندم، نیم کیلو ...

وقتی از بازار، خسته و مانده به کانون برگشتیم، مینی بوسها رسیده بودند؛ اما هنوز خبری از خاور سازمان نبود. داشتیم کم کم نگران می‌شدیم. دوباره به سالن افتتاحیه رفتیم. اوضاع بهتر شده بود و

می شد دست به کار شد. باید برای برنامه پخش فیلم سخنرانی آقا - که نسخه اش را آقای دکتر در آخرین جلسه در تهران پیچیده بودند - پرده ای نصب می کردیم. تعریف از خود نباشد، به خاطر همین یک کار هم که شده، آن شب حضورم غنیمت بود. می گوئید نه!!

آخرین برنامه آن شب، رفتن به استقبال مدیران ستادی سمپاد در فرودگاه کرمان بود. هوا حسابی سرد بود و هواپیما تأخیر داشت. خدا خدا می کردیم هوای کرمان همراهی کند و برای برنامه اختتامیه - که بنا بود در فضای باز اجراء شود - بازی در نیاورد. وقتی هواپیما با دو سه ساعت تأخیر به زمین نشست و ما - که در بالکن با صفای مُشرف به باند فرودگاه، از سرما می لرزیدیم - دیدیم که از دور - کیف طوسی رنگ منقوش به نشان «سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان» در دست معاون تربیتی سمپاد، تلو تلو خوران به سمت ما می آید و ما برای احمدآقا دست تکان دادیم و او هم - گمانم برای شما - دست تکان داد. فهمیدم که کنگره یازدهم دارد راستی راستی شروع می شود ...

۵

گاری هوایی ماهان شبانه با سه ساعت و اندی تأخیر مشتاقان زیارت مزار شاه نعمت اله و مهندس های صدا گرفته و از طلاگشتن پشیمان شده سرچشمه را با مثنی زن و بچه که لابد صاحب عزا بودند که حوصله این همه تأخیر و گرفتاری را داشتند به کرمان رساند.

ما هم که از ادب مُسری میزبان مریض شده بودیم به استقبال هیئت عالیرتبه و محترم تهران تمام این مدت را در فرودگاه به تماشای درودیوار و لعنت خودمان مشغول بودیم.

یک نفر یک لاقبای حواس پرت در ورودی ایوان رو به باند را باز گذاشته بود و همه توفیق پیدا کردیم در سرمای هوای کرمان شاهد نزول اجلال و فرود طیاره ماهان ایر! باشیم. محض تسلا تاقد و قامت معاون تربیتی سازمان و سایر بچه های گروه قرآنی مان پیدا شد دلنگی مان بکلی مرتفع و برنامه استقبال را توپ توپ اجرا کردیم.

۶

شب سخت که نمی شود گفت ... شب خوبی بود. ماجرای پیدا کردن جای خواب آن شب هم از یادگارهای کنگره کرمان بود که باید چند سالی پیش خودم نگه دارم و آن وقت، برای جواترها تعریف کنم.

صبح فردا، آغاز همه چیز بود. وقتی به سالن افتتاحیه رسیدیم، نیمی از سالن پُر بود. اولین برنامه افتتاحیه، نواخته شدن سرود ملی جمهوری اسلامی ایران توسط دسته موزیک ارتش و قرائت قرآن

توسط قاری برگزیده کرمانی بود و بعد از آن، نوبت به پخش فیلم می‌رسید. آقای ارجمند که برنامه‌هایش را دقیقه به دقیقه چیده بود. نگران تأخیر برنامه‌ها بود. اما تخمین ما که «نگران نباشید! فیلم پنج شش دقیقه‌ای بیشتر نیست!» خیالش را راحت کرد.

دکمه پخش فیلم را فشار دادم و محو تماشا شدم. اگر رفت و آمدها و پرس و جوهای مکرر میزبان کرمانی نبود، در آن فضای آرام و پر از سکوت و ادب بچه‌ها، اصلاً متوجه گذشت زمان نمی‌شدم ... پخش فیلم، در همان قدم اول ما را نیم ساعت از برنامه زمانبندی عقب انداخته بود ...

فیلم که تمام شد، مثل اینکه قدم اول کار را محکم برداشته باشیم، با خیال راحت در صندلی‌های راحت سالن اجتماعات خانه شهر کرمان لم دادیم و مشغول چرت زدن شدیم؛ غافل از اینکه اشتباهی در ردیف ویژه خواهران نشسته‌ایم. اگر نبود سخنرانی غزای امام جمعه کرمان، همان جا خوابمان برده بود!

نوبت قرائت پیام ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام و سخنرانی آقای دکتر که رسید، کنار برویچه‌های ستاد که تازه از تهران رسیده بودند، نشسته بودم و شما همچنان در سالن قدم می‌زدید! با اتمام برنامه و راهی شدن بچه‌ها، اسباب و اثاث را جمع کردیم و به سمت مصلائی کرمان راهی شدیم. همان جا که خیابان را بند آوردیم تا بچه‌ها به سلامت بگذرند. یادتان که هست؟! ۷

رضا این یارو اگر یک دفعه دیگر بیاید و بگوید که مراسم طول کشیده می‌زنم تو گوشش و معلوم شد تقریباً نیت توی گوش زدن نیمی از نیم قابل تو گوش زدن آدمهای مسئول افتتاحیه را من کرده بودم. وسط افتتاحیه با ترس و لرز رفتم دو زانو جلوی آقای دکتر ردیف اول نشستم - هم خدا قسمت! کند که چنین برنامه‌های میدانی را اداره کنید یا در کارش نقش داشته باشید و لذت این لحظه را ببرید هم خدا نخواهد که آدم بخواد رضایت آقای دکتر را جلب کند که به سختی شدنی است! - خلاصه با حالی از اوضاع جو یا شدم و ایشان به من لبخند زدند! لبخند زدند! باور کردنی نبود.

بین جمعیت، خانم اژه‌ای با ایما و اشاره از من پرسید لوازم مسابقات مفاهیم آماده شده؟ و با اطمینان صد درصدی گفتم بله خیالتان راحت راحت باشد.

چنان گفتم که فکرش به ظاهر آسوده شد.

ولی با کمال تأسف سه ساعت مانده به مسابقات، کرمان سلامت باشد لوازم کشک چی برنامه چی، موقع ناهار باید خاکی برسرکرد.

۸

ظهر آن روز، جعبه‌های نمونه لام بافت‌شناسی که برای مسابقات مفاهیم تهیه شده بود به دستمان رسید. در نمازخانه کانون ایرانمنش، همه گرم راه انداختن کار مفاهیم بودند. جعبه‌ها یکی یکی باز می‌شد؛ آقا سید کف جعبه را پنبه می‌گذاشت. آقای آشتیانی توی جعبه را عطر می‌زد و من هم محتویات جعبه (همان نشانه‌های مسابقه مفاهیم) را می‌چیدم.

نشانه‌هایی که از تهران آمده بود و آن‌ها که از بازار کرمان خریده بودیم، جمعاً شد ۳۰ جعبه. احمد آقا پرسید: «چند تا جعبه احتیاج داری؟» پاسخ دادم: «حداقل ۶۰ جعبه!» خودشان دست به کار شدند ... پیش بینی ما غلط از آب در آمده بود. در کرمان نتوانسته بودیم اشیاء مورد نیازمان را تهیه کنیم. بچه‌ها سه ربع ساعت بود که به دنبال یک گل فروشی، دور کرمان می‌چرخیدند؛ آخرش هم دست خالی برگشتند! بی تعارف، شهر خیلی آبادی نیست کرمان!

به هر زحمتی که بود، یکساعته ۳۰ جعبه دیگر هم آماده شد. به همت همه اعضای ستاد. یکی از به دست، یکی پتک به دست، یکی شاخ به دست، یکی خاک در مشت! بچه‌ها چند تا چندتا می‌آمدند و از پشت پنجره، دزدکی سرک می‌کشیدند. قسم هم می‌خوردیم، باورشان نمی‌شد که داریم سؤال مسابقه مفاهیم قرآن را آماده می‌کنیم!

از سوی دیگر، سالن حفظ و قرائت هم آماده شده بود و مسابقه داشت شروع می‌شد. البته بدون قرعه‌های تایپ شده و آماده خانم نافذ کلام که از تهران آمده بود ... و بدون قرم‌های داوری که از پارسال مانده بود ...

جعبه‌ها را بار ماشین کردیم و به سمت خوابگاه خواهران به راه افتادیم. قصه جلسه با داوران خواهر را خودتان تعریف کنید ...

۹

با حوصله نشستیم تا برنامه خواهران راه بیفتد. موبایل زنگ زد، مدیر دخترانه تهران را با هیئت اجرایی بعثت نداشتن جا پذیرش نکرده بودند. خبر کردم هیئت آمد در جوار بچه‌ها در تربیت معلم. یک جای خیلی با صفائی بود قدیمی و تمیز و جدید و نو همه در کنار هم. حفظ و قرائت شروع شد. معارف هم در محل سمعی و بصری راه افتاد. بر خلاف سالهای قبل اول کار خانم‌ها آغاز شد.

همزمان، سمینار مدیران مراکز سازمانی با سخنرانی آقای دکتر در سالن لوکس برق کرمان در جریان بود. از گروه کاری ام احساس رضایت، کمی افتخار و خود را در مقابل ایثار و گذشت آنها کوچک

دیدم.

۱۰

به یاری خدا، مسابقات خواهران شروع شد. وقتی به خوابگاه پسران برگشتیم، برویچه‌های حفظ و قرائت مشغول مسابقاتشان بودند و بچه‌های مفاهیمی دائم از زمان شروع مسابقه‌شان پرس و جو می‌کردند. بنا شد جلسه توجیهی بچه‌های مفاهیمی را، بعد از نماز برگزار کنیم و مسابقاتشان را بگذاریم برای فردا. کار سبک شده بود و می‌شد کمی استراحت کرد.

دم غروب، خبر برگزاری موفق مسابقات مفاهیم خواهران رسید و خیلی خوشحال شدیم. خودم را برای جلسه با بچه‌ها آماده می‌کردم و چندبار هم سری به سالن حفظ و قرائت زدم. آقای آشتیانی، در اتاق مجاور سالن نشسته بود و از بچه‌ها سؤال حفظ سوره انسان را می‌پرسید. اتاق خیلی گرم بود و اثری از آب و جای و ... هم نبود. از رستوران برای احمدآقایکی دو تا بسته آبمیوه جور کردیم و به ایشان رساندیم. در محوطه، عده‌ای از بچه‌ها فوتبال بازی می‌کردند و عده‌ای هم گوشه و کنار گرم صحبت بودند. از دور، قیافه آشنایی به نظرم رسید. «کشف» هم خودش را به کرمان رسانده بود. خیلی خوشحال شدم و خبرش را به شما رساندم. گفتید کرایه راهش را پرداخت کنیم. دست شما درد نکند!

۱۱

صبح روز دوم اسم پسرزادی برای فینال قرائت در نیامد و دلخور شد. دلجوئی کردم و گفتم بیا جلسه اهداء جوایز بخوان.

ظهر آقای دکتر باگلودرد شدید خود را برای اهداء جوایز به همه بچه‌های شرکت کننده پسر و نماز و سخنرانی رساندند که برق رفت که رفت.

پنجره‌های سالن را باز کردیم و بچه‌ها را دور تریبون جمع کردیم و آقای دکتر هم یا علی کردند با همان حال جلسه را خوب و خوش و سرحال برگزار کردند و خستگی از تن همه در رفت.

مسابقات پسران تمام شد. این صدای گلشن مهرجودی هم در نبودن اکو و آمپلی فایر خیلی بدرد

خورد.

۱۲

گمانم کمی تند رفتید و ماجراهای صبح را یادتان رفت!

اول صبح، بچه‌های فینالیست رشته قرائت برای انجام مسابقه فراخوانده شدند و بعد از نیم ساعت دادوبیداد و دعوت، دو سه تایشان نیامدند. باکلی جست و جو و پیغام و ...، پیدایشان کردیم و

فرستادیمشان به سالن. داخل نمازخانه هم، بچه‌های مفاهیمی جمع شدند و مسابقه شان شروع شد. بندگان خدا، موضوع نشانه‌ها را که فهمیدند، هاج و واج مانده بودند که چه بکنند. آن یکی که به خاطر طراحی بهترین سایت اینترنتی قرآنی به کرمان آمده بود، از اینکه باید با موضوع «خاک» کار کند می‌نالید... این قول را به بچه‌ها دادیم که «معجم» و «قاموس» به تعداد زیاد در راه است و زود می‌رسد که نیم ساعت به آخر وقتِ آخریش به بچه‌ها رسید.

ظهر آنروز، جلسه آقای دکتر با برادران بود که از بخت بد، برق رفت و کاسه و کوزه ما را به هم ریخت. آنقدر وسط جلسه به دلایل مختلف از سالن بیرون آمدم که متوجه موضوع صحبت آقای دکتر هم نشدم. اما در طول اهدای هدایا، تمام وقت داخل سالن بودم و دیدم که چطور، جایزه آن دو نفر بچه را، زیر زیرکی رساندید که دلخور نشوند!

۱۳

جلسه اهداء جوایز خواهران نماز مغرب و عشاء روز دوم بود. فضای قدیمی و معماری دلچسب یکصدساله بنا بعلاوه سن بسیار قشنگ و جمعیت یکدست بچه‌ها نماز با شور و حالی را به امامت آقای دکتر ترتیب داد. صحبت ایشان در جلسه خواهران مسابقات قرآن کریم همیشه از جلسه پسران بهتر برگزار می‌گردد و امسال هم از این سابقه و قاعده بیرون نیامد. بعد هم اهدای جوایز کردیم و نفسی به راحتی کشیدیم. مسابقات خواهران هم تمام شد. هر دو سری مسابقات با جلوه خوب و شایستگی به انجام رسید و جوایز هم به خوبی و خوشی و دقت توزیع شد. روزهای سخت مسابقات به پایان رسید ولی سخت‌ترین شب کار در پیش بود. شب داوری.

۱۴

در نمازخانه، همه جمع بودند و هرکسی مشغول کاری بود. نتایج مسابقات فوتبال باشگاههای اروپا و مسابقه‌ای که آن شب بنا بود برگزار شود، داغترین موضوع بود. به سختی بحث را عوض کردیم و داوران را راضی کردیم مشغول استخراج نتایج بشوند. یکی دو سالی است که اوضاع داوری مسابقات عوض شده و نتایج، باید صبح روز آخر آماده باشد. کار سختی است!

پیش از شروع بازی، داوران اعلام نظر کردند و فقط مانده بود انتخاب نهایی نفرات برتر. بازی که شروع شد، نمازخانه جای سوزن انداختن نبود. از بچه‌ها و داوران و اعضای ستاد و ... همه روبروی یک تلویزیون برفکی جمع شده بودند و گرم تماشا بودند.

دیر وقت، احمد آقا که آمدند و نتایج را خواستند، هنوز کمی از کار مانده بود. وقتی فهرست نهایی

درآمد، به سمت هتل آسمان به راه افتادیم تا نتایج را به شما برسانیم. فردا برای ما روز گردش و تفریح بود و برای شما ...

۱۵

تمام شب به داوری و جمع کردن نتایج و بررسی آن گذشت. ۶ صبح با اعلام نتایج به اتفاق تاییست، مسئول نرم افزار با لوح و متن و کامپیوتر خدمت آقای دکتر بودیم. نتایج را بررسی و پس از تأملی موافقت فرمودند. لوحها آماده و توشیح شد. از ساعت هشت اندکی گذشته بود که کار پایان پذیرفته بود. فضل خدای را که یازدهمین دوره هم به خیر گذشت. دست بچه های خوب گروه خواهران با آنهمه گذشت و فداکاری و زحمت و تلاش درد نکند. دست بچه های میزبان کرمانی که از عهده خوب برآمدند درد نکند. دست آقای دکتر که این بساط عشق به همت او دایر است درد نکند.

۱۶

نوشتن قسمت آخر گزارش کار سختی است. این بار هم کار سخت مال من. ای به چشم! روز آخر دریم به ما خیلی خوش گذشت. وقتی به کرمان برگشتیم، هم ارگ را دیده بودیم، هم ناهار مفصلی خورده بودیم، هم در باغ شازده تفرج کرده بودیم، هم شاه نعمت اله را زیارت کرده بودیم و ... هم دیر رسیده بودیم. آنقدر دیر که از رسیدن اِکو - که داخل یکی از مینی بوسها همراه ما بود! - ناامید شده بودید و کرمانی ها که از چند ماه قبل، سیستم صوتی اختتامیه را به عهده ما گذاشته بودند، نمی دانم از کجا لوازم صوتی را رسانده بودند.

به محض رسیدن، صدای آشنای کمیل خوان هیئت ما را هوایی کرد و آمدم صف جلو، کنار دست برو بچه ها نشستم. انگار نه انگار در کرمان هستیم، همه بچه های جلسات هیئت تهران بودند: هادی و علی و مصطفی و محسن و تایماز و ...

بعد از دعا، من را کنار کشیدید و گفتید: «رضا! اجرای اختتامیه ده سال دوم مال تو. برو به علی بگو و بیا!» فکر می کردم برای علی سخت باشد. گفت: «خوب!». آمدم سمت محوطه و منتظر ماندم تا اختتامیه شروع شد. مثل همیشه صحبت آقای قنبری و صحبت آقای ارجمند (میزبان) و بعد هم باکسب اجازه از آقای دکتر، تاریخ انبیاء به روایت شما و آخر کار هم، حسن ختام به سخنرانی آقای دکتر و اعلام اسامی برگزیدگان.

شب آخری، بچه ها زیر لب زمزمه می کردند:

«مرید پیر مغانم، زمن مرنج ای شیخ

چراکه وعده تو کردی و او به جا آورد»

و خیلی خوب، اسرار آن را می فهمیدند ...



فالوده کرمانی (مسابقات از نگاه خواهران)

ساعت ۳ بامداد پنجشنبه بود. همه جا ساکت ساکت بود همه مان از ساعت ۱۲ نیمه شب به هتل آسمان آمده بودیم و در نماز خانه مشغول در آوردن نتایج معارف بودیم. نتایج حفظ و قرائت نیم ساعت قبل معلوم شده بود. به یاد چند سال قبل افتادم، اسفند ۷۷ اهواز، موقعی که در یک نیمه شب بارانی ساعت ۳ بامداد مشغول استخراج نتایج بودیم. از آن سال بود که هیئت اجرایی خواهران شکل گرفت. همه چیز از اولین دوره مسابقات فارغ التحصیلی شروع شد وقتی که یکسری از بچه های شرکت کننده مسابقات برای کمک کردن جزء اجراییها شدند و ...

در این چند ساله خیلی چیزها تغییر کرده است. یکسری از بچه های قدیمی دیگر نیستند با اینکه دلشان می خواهند که باشند اما به علت مشغله های درسی نمی توانند حضوری فعال داشته باشند و بچه هایی که سالها از شرکت کنندگان در مسابقات بودند، حالا جزء اجراییها هستند و دارند تجربه جدیدی را کسب می کنند. شاید کسی باورش نشود که امسال در تیم داوری خواهران دو نفر المپیادی و یکی از نفرات برتر کنکور که امسال شاگرد اول رشته دندانپزشکی شده و هر سه نفرشان شرکت کنندگان هر ساله مسابقات بوده اند، حضور داشتند.

در طی این مدت، مراحل مقدماتی هم تغییرات زیادی کرده است. راه انداختن مسابقات قرآن هر دوره پدیده کوتاه مدتی نیست. از اواسط تابستان ذهنها به کار می افتد که امسال برای مسابقات چه کنیم، چه روشهای جدید و تازه ای برای جالبتر شدن مسابقات می توان به کاربرد، از کی شروع کنیم، هر مرحله در چه تاریخی باشد و ... بخشنامه اولیه که اصلی ترین بخشنامه را تشکیل می دهد بارها در جلسات مورد بحث قرار می گیرد تا آن که برسد بدست بچه ها...

امسال سعی شد با اضافه شدن بخشهای جدید به مسابقات، روشهای دیگری در درک معارف قرآنی تجربه شود که این روشها و یا به قولی راهکارها مورد استقبال خوب بچه ها قرار گرفت و نتایج خوبی را ثمر داد. علاوه بر کتاب قرآنی که از قبل هم بوده و برای انتخاب کتاب آن چند کتاب بررسی

می‌شوند، پایگاه، نشریه، پیام و جستجوی قرآنی راهکارهای دیگری بودند که شور و اشتیاق را در بچه‌های مسابقه قرآنی به وجود آوردند.

نحوه برگزاری مسابقات نهایی دغدغه‌ای بود که از زمان تنظیم بخشنامه اولیه ذهن همه ما را به خود مشغول کرده بود. سنجیدن همه بچه‌هایی که از راهکارهای مختلف به مسابقات راه می‌یافتند در یک مسابقه، روشی را می‌طلبید که نیاز به بررسی زیاد داشت. پس از طرح پیشنهادهای مختلف در جلسات مسابقات قرآن، بحث و بررسی، رد و اصلاح بالاخره مسابقه آن چیزی شد که دیدید: «نشانه‌ها»!

نشانه‌هایی که در اطراف ما هستند که ما خیلی وقتها به آنها توجه نمی‌کنیم، نشانه‌هایی که به خوب دیدن آنها سفارش شده‌ایم و خیلی از آنها معانی زیبایی را در قرآن برایمان تداعی می‌کنند.

دو جلسه‌ای را روی اینکه چه نشانه‌هایی برای مسابقه به بچه‌ها بدھیم بحث کردیم. نحوه ارائه هر نشانه و موضوعاتی که در زمینه هر یک از آنها در قرآن وجود دارد موضوع بحثها بود. شاید فشردگی کار در نزدیکی مسابقات باعث شد که آن طور که می‌خواستیم نشانه‌ها مرتب نشوند. بنابراین توصیه ایمنی این است که نشانه‌ها را از قبل تهیه کرده و بعد به مسابقات بروید!

الحق که دست بچه‌های مفاهیمی درد نکند. جستجوی بچه‌ها در قرآن و متنهایشان در زمینه نشانه‌ها هرچند دور از انتظار نبود، اما کم نبودند کارهایی که بسیار بالاتر از انتظار ما بودند و انتخاب را سخت می‌کردند.

دست بچه‌های حفظ و قرائتی هم درد نکند. امسال به این بخش نیز قسمت جدیدی اضافه شده بود که در آن بچه‌ها با توجه به قرعه‌شان معنی، کلید واژه‌های مربوط به آن متنی درباره یکی از کلید واژه‌ها می‌نوشتند. بچه‌های حفظ و قرائت بسیار خوب در این قسمت عمل کرده بودند و معلوم بود که همه به نحوی درگیر مفهوم آیات شده بودند.

مسابقات امسال با توجه به امکانات، با تلاش همه خوب برگزار شد. خوبی بررسی دقیق امکانات پیش از مسابقات این است که برنامه‌ریزی را دقیق و واقع بینانه‌تر می‌کند. البته امکاناتی از قبیل کامپیوتر، اینترنت و کتابخانه خوابگاه تربیت معلم که با تلاش و پی‌گیری کادر کرمان و مساعدت مسئولین تربیت معلم در اختیار بچه‌های مفاهیم قرار گرفت، بیش از انتظار ما بود و بایستی از مدیران، معاونان و کادر اجرایی کرمان تشکر کرد.

ساعت ۵ با مداد بود. بالأخره جمع‌بندی نتایج تمام شده بود. اسامی را تحویل دادیم و وسایلمان را جمع و جور کردیم. وقتی از هتل آسمان بیرون می‌آمدیم کم‌کم مدیرها برای نماز صبح بیدار می‌شدند.

سوار مینی بوس شدیم و به طرف خوابگاه تربیت معلم به راه افتادیم. احساس سبکی می کردیم و کمی هم دلتنگی. یک کار ۶-۷ ماهه داشت تمام می شد. به شب اختتامیه فکر می کردیم و فردا که هر کدام از بچه ها راهی شهر خودشان می شدند. تا سال آینده و اینکه در این دهه دوم مسابقات چه خواهد شد و آسمان کم کم روشن می شد و نوید شروع روز دیگری را می داد.

